يا عمّتی الحنونه قدری در رياض اسرار الهی سير نما و در حياض فيض نامتناهی خوض فرما چشم بينا بايد و گوش شنوا شايد تأييد ملكوت ابهی واجب و تلقين ملأ اعلی لازم ملاحظه فرمائيد كه حجاب رقيقی بصر را از مشاهده منظر اكبر منع نمايد و پنبه خفيفی سمع را از نغمات جان‌پرور محروم كند صداعی عقل را از ادراك معانی كلّيّه باز دارد و فقاعی هو ش را از احساس آثار جليله غافل كند رطوبتی در دماغ مذكوم را از طيب مشموم محروم نمايد و قطره از سمّ نقيع مسموم را معدوم كند پس ملاحظه فرما كه آفتاب عالم انسانی را نقاب بسيار و جمال حقيقت را حجبات بيشمار حتّی حجاب نور نقاب جمال ظهور گردد چه كه ضعيف البصر را نور آفتاب جهان‌تاب اعظم نقابست و شعاع ساطع لامع اكبر حجاب "محجبة خلع العذار نقابها" چنانچه ملاحظه ميفرمائی كه انوار شمس حقيقت شرق و غرب را احاطه نموده و صيت بزرگواريش گوشزد اهل خاور و باختر گشته در جميع مجالس و محافل عالم ذكر اسم اعظم شمع انجمن است و كمالات و عظمتش چون آفتاب روشن با وجود اين اكثر اهل ايران هنوز در خواب غفلت بی‌پايان مستغرق با وجود آنكه مشرق اين نيّر تابان خطّه ايران بود و مطلع اين بدر منير اقليم طهران "فيا حسرة علی الغافلين من هذا الفضل العظيم" اغيار هوشيار گشتند و ياران بخواب تغافل گرفتار بايد اهل آن اقليم با قلب سليم و خلق عظيم در فرح مبين مبعوث شوند و سكان آن سامان با كمال روح و ريحان و سرور و حبور بی‌پايان در جهان يزدان محشور گردند و كف زنان و پای كوبان نعره يا بشری بفلك اثير رسانند كه الحمد للّه از منبت سدره مباركه‌اند و از مغرس دوحه رحمانيّه از مطلع بدر منيرند و از مشرق نيّر فلك اثير ولی صد هزار حسرت كه از اين موهبت بيخبرند و در زاويه غفلت مستقرّ اگر چه اين از سنن الهيّه است "وَ لَن تَجِدَ لِسُنَّتِهِ تَبدِيلاً" اهل بطحا سراج محمّدی را در صدد اطفا بودند و معالم احمدی را در تهيّه امحا اهل جليل كه هم وطن حضرت روح بودند بر سدّ باب فتوح برخاستند اگر نفحات روح بخش روح را از مرور بر بقعه مباركه منع نمودند ولی در شرق و غرب منتشر شد و اگر رائحه طيّبه گلستان الهی را از عبوق در وادی طوی باز داشتند ولی در شمال و جنوب دنيا متضوّع گشت سبحان اللّه اين چه سرّی بود و اين چه حكمتی بود كه بيگانگان آشنا شدند و آشنايان بيگانه سيّد قرشی محروم ماند و بلال حبشی محرم گشت قسم بجمال قدم كه عنقريب سلاله اهل ايران طيش آباء را فراموش كنند و از فرط عيش در جوش و خروش آيند كه باين نسبت مشرّفند و باين منقبت مبجّل مستغرق بحر عنايتند و ملحوظ بنظر عاطفت

باری ای عمّه مهربان خفتگانرا بيدار كن و بيهوشان را هوشيار بيخردان را بعقل و دانش دلالت نما و افسردگان را بشعله محبّت اللّه و نور معرفت اللّه يعنی اين جام موهبت را اوّل خود از دست ساقی عنايت بنوش و بنوشان و اين شهد هدايت را از معدن حلاوت بچش و بچشان چون جمال رحمن را مدّت سجن طهران و زندان و اغلال گران منتهی شد و ياران بشرف مثول فائز شدند چه عنايت و الطاف در حقّ آن عمّه مهربان مبذول فرمودند در ايّام عراق و چه در سائر بلاد و چه در اين سجن اعظم تا اواخر ايّام صعود چون جمال قدم ذكر آن عمّه را ميفرمودند آثار عنايت از چهره مبارك ظاهر ميشد آن الطاف را فراموش مكن و آن نغمه الهی را از گوش هوش برون مفرما الحمد للّه اين موج بحر عنايت را مشاهده نمودی و آن تبسّمهای جان‌افزا را ديدی و آن بيان را شنيدی و آن شهد حيات چشيدی بگو چگونه دل بريدی

ای عمّه مهربان از انصاف مگذر آن عنايت را بروايتی تبديل منما و آن موهبت را بحكايتی از دست مده آن ماء معين را بغساق و حميم مبادله مفرما و آن عذب شراب را بوهم سراب مقايسه مكن آن بدر منير را بشی حقير موازنه منما آفتاب حقيقت بظنون نفوس خفّاش طبيعت مستور نماند و لعاب عنكبوت اوهام بر روی تابان جمال رحمن پرده نكشاند رايت يزدانست كه مرتفع در قطب جهانست آيت سبحان است كه مشرق از افق امكان است بحر اعظم است كه موجش رو باوج است و جيوش عرمرم است كه از ملكوت ابهی در هجوم دمبدم است و بنفحات قدس محيّ رمم لشكر نجات است كه صف شكن جيش ظلماتست نسائم حدائق توحيد است كه روح بخش اهل تجريد است و شميم عنبرين رياض يقين است كه نافه مشكين غزالان علّيين است

باری ای عمّه مهربان بغافلان بفرما كه انصاف بدهيد آيا از اوّل ابداع تا بحال چنين ظهور پر نوری باين عظمت كبری و جلالت عظمی ظاهر گشته تا شبهه عارض شود و باعث تردّد گردد ملاحظه كنيد كه سائر ظهورات هر يك با قومی يا قبيله مقاومت نمودند يا خود مجادله و محاربه كردند چنانچه حضرت خليل با نمرود مردود و قوم عنود در افتاد و حضرت كليم هدف سهام فرعون لئيم گشت و حضرت روح در دام عناد يهود جحود افتاد و حضرت فخر رسل مبتلا بقبيله از قطاع سبل گرديد و حضرت اعلی روحی له الفداء در تحت مخالب سباع شيعه مبتلا گشت امّا جمال قدم و اسم اعظم روحی لتربته الفداء فرداً وحيداً واضحاً مشهوداً من دون ناصر و معين بنفس مبارك مقابله با جميع دول و ملل فرمود و مقاومت با من فی الارض كرد چون شمع روشن بود و چون شمس ساطع بر هر انجمن هميشه پرده بر انداخت و علم بر افراخت و سينه مبارك را هدف سهام احزاب بساخت نه پرده نشين شد و نه كشكول بدوش و حيران و سرگردان و فراری در هر سرزمين دمی نياسود و شبی در بستر راحت و بالين امنيّت نيارميد هيچ صبحی آسايش جان نيافت و هيچ شامی راحت وجدان نديد در زير زنجير ندا نمود و در تحت سلاسل و اغلال فرياد بر آورد از بدو امر تا يوم صعود در دست اقوام عنود مبتلا بود در طهران چون از بند و زندان رها يافت و از وطن مألوف رخ بتافت و بحكم محكم اخراج بلد شد در عراق عرب شهره آفاق شرق و غرب گشت و با جميع ملل در مشقّت و تعب افتاد در را بگشود و صلای عام داد جميع فضلا و علمای ملل هجوم آوردند و باعتراض و جدال برخاستند و شبهات القا نمودند هر يك جواب صريح شنيدند و برهان قاطع ديدند و حجج بالغ شنيدند و از هر علمی سئوال نمودند و مسائل غامضه و مطالب معضله سؤال كردند و جواب شافی كافی استماع نمودند بقسميكه كلّ اذعان نمودند و اقرار بعلم بی‌پايان كردند نفسی بساحت اقدس حاضر نشد مگر آنكه قانع شد و عالمی سؤالی نكرد مگر آنكه اقرار و اعتراف ببزرگواری نمود با وجود اينكه وحيد و فريد بود و ناصر و معينش معدودی ضعيف زلزله در اركان عراق انداخت و اهل نفاق را هميشه خائف و هراسان داشت سطوتش چنان در عروق و اعصاب نفوذ نموده بود كه نفسی در كربلا و نجف در نيمه شب جرئت مذمّت نمينمود و جسارت بر شناعت نميكرد تا آنكه كلّ طوائف و ملل متّفق شدند و پای دول در ميان آمد از عراق بمدينه كبيره هجرت شد و وضع و حركت و استغناء و وقار و بزرگواری جمال قدم بشهادت صدر اعظم البتّه بسمع شما رسيده سبحان اللّه با وجود آنكه ميرزا حسين خان آنوقت سفير دربار عثمانی بود و بكمال جهد و جد ساعی در وقوع اين هجرت بود با وجود اين بوجود مبارك و حسن حركت و روش و سلوك جمال قدم چه در عراق و چه در آستانه و چه در اين سجن اعظم پيش آشنا و بيگانه افتخار مينمود عظمت امر را ملاحظه فرما كه بچه قسم است "الفضل ما شهدت به الاعداء" باری بعد از مدينه كبيره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال نمودند تا اين نداء بكلّی منقطع گردد و اين انوار منتشره از مطلع آفاق بكلّی مفقود و پنهان شود امّا آن جوهر وجود در محلّ منفی بقدرتی عظمی و قوّتی كبری ظاهر شد كه خوف و هراس قلوب اهل آن سامان را مستولی شد كه مبادا اين شعله در آن خطّه جهان افروز گردد و اين نار موقده الهيّه عالم سوز. در شور بين سفير و صدر كبير كار بر آن قرار گرفت كه جمال قدم را در سجن اعظم قرار و مكان دهند و در گوشه نسيان اندازند چون آن آفتاب افق رحمن از مطلع زندان اشراق نمود انوار عظمتش بآفاق رسيد و توقيعات ملوك نزول يافت و خطابات شديده بناپليون و رئيس مشهور وصول پذيرفت باری عظمت امر بقسمی در سجن اعظم ظاهر شد كه هر كس حاضر ميشد گمان سلطنت مينمود در ساحت اقدسش جميع اعناق خاضع بود و كلّ رقاب ذليل جميع طوائف و ملل بخضوع تامّ قائم و كلّ قبائل و امم ببزرگواری و عظمت و علوّ منزلت و سموّ مرتبت جمال قدم قائل و معترف نهايت اينكه چنانكه بايد و شايد عارف نه

ای عمّه مهربان امكان از نسيم جان بخش خوی برادر بزرگوارت در اهتزاز و آئينه جهان نمای جهان از پرتو رويش روشن و ممتاز صيت بزرگواريش طنين در سپهر برين انداخته و آوازه دلبريش در جهان علّيين افتاده آيا انصاف است كه ورقه از سدره مباركه‌اش مهجور ماند و ثمره از شجره طيّبه‌اش محروم گردد لا و اللّه آن عمّه محترمه بايد سرحلقه ورقات مقدّسه باشد و شمع افروخته در انجمن مخدّرات منجذبه در كتاب علّيين آيه مبين باشد و در دفتر موقنات عنوان عظيم قسم باسم اعظم كه در نهايت حسرت اين كلمات تحرير و اين عبارات تقرير يافت

ای عمّه مهربان اين آواره صحرای محبّت اللّه نظر بمحبّت مخصوص كه از بدو طفوليّت بآن عّمه مهربان داشت بتحرير اين كلمات پرداخت و بنگارش اين عبارات متصدّی گشت من آنچه شرط بلاغ است با تو ميگويم آيا بخاطر داری كه در كودكی و طفوليّت چه دل‌بستگی بشما داشتم و الآن نيز بحقّ تربت مباركه و مطاف ملأ اعلی كمال محبّت را دارم و از اينجهت حسرت و افسوس ميخورم

ای عمّه حنون تا وقت باقی است فرصت را غنيمت دار و يوسف مصر الهی را بثمن بخس دراهم معدوده مفروش "صحبت يوسف به از دراهم معدود" دراهم معدود در اين مقام نفوسی هستند كه سبب احتجاب گردند و علّت نقاب آن روی چون آفتاب اگر اندك ملاحظه شود مقامات و شئون هر نفوسی از روش و سلوك واضح و مشهود گردد

ای عمّه طيّبه تو ميدانی كه اين عبد لسان طعن ندارد و تا بحال نسبت بنفسی كلمه نقصی از لسان نراند و لكن چند كلمه مجبوراً بيان حقيقت است نه طعن و وهن در حركات و سكنات و مراتب درجات و صعود و هبوط نفوس ملاحظه نمائيد و در روش و سلوك دقّت نمائيد حقيقت هر نفسی آشكار و مشهود گردد احتياج بدليل و شهود نماند

ای عمّه مكرّمه بدر منير را انوار مبين بايد و سراج وهّاج را پرتو اثير بحر اعظم را موج درر بار بايد و عنقای مشرق قدم را اوج پر انوار ابر آذری را فيض بهاری شايد و نسيم سحری را روائح جان‌پروری شجره طيّبه ثمره آبدار آرد و معين صافی آب خوش گوار روح مسيحائی حيات ابدی بخشد و عصای موسوی ثعبان مبين بنمايد پس معلوم شد كه آفتاب را انوار بايد و گلزار را رائحه عنبر بار دريا را موج عظيم بايد و عنقا را اوج رفيع ظهور مظاهر احديّه محض احيای ارواح در قميص خلق جديد است و اشراق شمس حقيقت محض تربيت و ترقّی در جميع مراتب در اين عصر مجيد با وجود اين نفوس پر خمولی كه بذاتها محتاج مربّی و محافظ و معين هستند چگونه توانند كه مربّی آفاق گردند و فائض بر اهل ميثاق لا و اللّه ذات نايافته از هستی بخش كی تواند كه شود هستی بخش مريض طبيب نگردد و ناتوان پزشك دانا نشود در قرآن ميفرمايد "يَدْعُوا مِنْ دُوْنِ اللّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَ مَا لَا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ يَدْعُوا لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ المَوْلَی وَ لَبِئْسَ العَشِيرُ" انصاف بايد داشت از نفسی كه در تربيت اولاد و عيال و آل عاجز مانده چگونه اميد تربيت اهل آفاق نمائيم آيا در اين قضيّه ذرّه شبهه و ترديد است لا و اللّه شما در نهايت تصديق و اطّلاعيد و ميدانيد كه چگونه است باز امر را بر خود و بعضی مستور ميدارند و مشتبه مينمايند

ای عمّه عزيزه ابناء برخی از مدّعيان كه خويشرا مربّی كلّ ميخوانند و قطب فلك اعظم ميشمارند باين بقعه مباركه پناه آوردند و بقدر وسع خويش رساله در ايمان و ايقان خود و استدلال بر امر مبارك و بطلان مادون مرقوم نمودند و بخطّ خودشان در نزد امة اللّه خديجه سلطان موجود ولی از حركت و روش و تربيت قسم بتربت مباركه چنان مخجول و در نزد بيگانه و خويش چنان شرمسار و ملول ميشدم كه ايشان را مجبور برجوع نمودم حال ملاحظه فرما كه چون معين از منبع مخلوط بطين يعنی آب از سرچشمه بگل آميخته بود چگونه صفا بخشد و سبب حيات گردد" فاعتبروا يا اولی الالباب" آيا انصاف است كه بقطره كدره از بحر حيات و عذب فرات محروم شد و بشراره از آفتاب جهانتاب محجوب گشت لا و اللّه لا و اللّه لا و اللّه

ای عمّه فطنه قسم بمطاف ملأ اعلی كه در فطانت و ادراك و عقل و هوش تو بر ديگران كه مدّعی قطبيّت جهان رحمن هستند امتياز و رجحان داری طفلی را كه شما در آغوش مهر و محبّت تربيت نموده بوديد از هر جهت مشابهت بسائر برادرانش نداشت و مناسبت قبول نميكرد

ای عمّه خانم گيرم كه بعضی لسان عرب ندانند و فصاحت و بلاغت نشناسند و بصحيح و سقيم كلام در آن زبان پی نبرند از اين جهت امر بر ايشان مشتبه شود اشعار فارسی از قصائد و غزليّات و مثنوی كه در دست است كفايت است يا للّه اين چه حميّت و غيرت پر مضرّت است كه چشمها را نا‌بينا نموده و گوشها را ناشنوا سبحان اللّه اين چه سرّيست آخر بعد از صعود حضرت اعلی روحی له الفدا تا بحال چه آثار قدرتی و بزرگواری از ما دون حقّ نمودار شد كه حجاب از مشاهده شمس حقيقت گشت با وجود آنكه حضرت اعلی روح العالمين له الفدا بنصّ صريح ميفرمايد "إيّاك إيّاك أن تحتجب بالواحد البيانيّه فإنّه خلق عنده" و واحد بيانی هيجده نفر حروفات حيّ و نوزدهم خود آنحضرت است ملاحظه كنيد ميفرمايد بمن و حروفات من محتجب مشو و ايمان خويش را بر اقرار و اقبال ما معلّق منما و از جمله حروفات جناب قدّوس‌اند كه بنصّ بيان سيزده واحد مرآت در ظلّ او هستند

ای عمّه مهربان قدری در رياض بيانات حضرت اعلی روح الوجود لمظلوميّة الفدا سير و سياحت نمائيد و بعضی از ابواب بيان را قرائت و تلاوت فرمائيد و تعمّق و تفكر كنيد كه در مواقع متعدّده در مراتب و شئون و حقائق مرايا چه بيان ميفرمايد تا حقيقت حال چون آفتاب واضح و مشهود گردد

يا عمّتی إلی متی تستغرقی فی الرقاد و تضطجعی فی المهاد فاستيقظی من الهجوع و التزمی الخضوع و الخشوع تاللّه الحقّ إنّ الشمس قد بزغت و إنّ السحاب قد فازت و أنّ الأرياح قد هاجت و إنّ الارض قد "اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ" لو استمعت بأذن واعيه فواللّه لسمعت نقرات الناقور من الملأ الأعلی فی ذكر ربّك الأبهی هل يغنيك الغدير عن بحر النمير أو يغنيك نعيب الغراب عن سفير العقاب أو ينفعك طنين الذباب عن هدير الورقاء أو يحميك محتظر الهشيم من جنود عرمرم عظيم أو يشفيك و يرويك السمّ النقيع و سراب البقيع عن الداء الشديد و العطش فی قفر بعيد لا و ربّك المجيد الّذی أنشأ الخلق الجديد و أنعم بالبصر الحديد لكلّ عبد منيب ذی قلب سليم و خلق عظيم. (عبدالبهاء عبّاس)